

امکان سنجی فقهی تقلید از مجتهد غیر بالغ^۱

سید محمد مهدی صابر *

محمد رضا کیخا **

علی تولایی ***

چکیده

تمامی مردم جامعه اسلامی نیازمند رجوع به عالم دینی هستند، این عالمان در غالب موارد انسان‌های جا- افتاده و مسن هستند که با مبانی دین آشنایی کافی دارند، اما گاهی در دوران میانسالی، جوانی و حتی نوجوانی به درجه‌ای از علم نائل می‌گردند و محل مراجعه مردم قرار می‌گیرند، همانگونه که در تاریخ می‌توان از فقیهانی که در سن طفولیت بوده‌اند، نامبرد. در حالتی که بالغ باشد با فرض دارا بودن سایر شرائط، امکان جواز رجوع به چنین عالمی محل اجماع فقیهان است، اما در صورت فقدان شرط بلوغ، آیا امکان تقلید از چنین مجتهدی از منظر فقه استدلالی وجود دارد یا خیر؟ در این زمینه، سه قول میان فقیهان امامیه وجود دارد، مشهور فقیهان بلوغ را در مرجعیت شرط می‌دانند، برخی دیگر بیان می‌دارند که علی‌الاحوط، مرجع تقلید باید بالغ باشد و دیدگاه سوم که به فقیهان معاصر تعلق دارد، اینکه مانعی برای تقلید از مجتهد نابالغ وجود ندارد. یافته‌های این پژوهش که به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است، اثبات می‌کند که با استناد به بنای عقلاء و اطلاقات روایات باب تقلید و با توجه به ایراداتی که به ادله‌ی لزوم و احوط بودن اشتراط بلوغ در مرجع تقلید، وارد می‌گردد، امکان تقلید از مجتهد نابالغ وجود دارد و قول سوم که دیدگاه غیرمشهور است، از دو قول دیگر رجحان دارد.

کلید واژه‌ها: مرجع تقلید، مجتهد غیر بالغ، تقلید.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۸

* دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران (نویسنده مسؤول)

kaykha@hamoon.usb.ac.ir

*** دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

۱- مقدمه

در طول تاریخ بیش از هزار ساله‌ی نظام حقوقی اسلام شیعی که طی آن فقیهانی که در اصل حقوقدان‌هایی متبحر و زبردست، همراه با هوش سرشار و حافظه‌ای قوی بوده‌اند، دیده شده است که برخی از آنان همچون علامه حلی (صدر، ۱۴۰۶، ۲۳۶)، فخر المحققین (فخرالمحققین، ۱۰، ۱۳۸۷)، فاضل هندی (فاضل هندی، ۱، ۱۴۱۶، ۲۵) و سید صدرالدین عاملی (صدر، ۱۴۰۶، ۲۳۶) در زمانی قبل از رسیدن به سن بلوغ شرعی به مقام اجتهاد نائل گردیده‌اند، در خصوص سید صدرالدین، اینکه در ۱۳ سالگی از صاحب ریاض، اجازه اجتهاد اخذ نموده است (همان). این امکان اکنون هم وجود دارد و شاید بتوان نوجوانانی را یافت که قبل از سن بلوغ به درجه‌ای از علم نائل گردند که شایستگی دریافت اجازه اجتهاد از مراجع معظم تقلید را دارا شوند.

یکی از ارکان مهم در نظام حقوقی گفته شده، نهاد مرجعیت تقلید است که وظیفه‌ی این نهاد از یک طرف حفاظت و نصیحت نمودن افراد جامعه و مسلمین و از طرفی دیگر، نگرهبانی از شریعت و مذهب است، لذا از جهت بزرگی و اهمیت نهاد مرجعیت، شرایط و ویژگی‌ها و الزام‌های خاصی برای آن، در کتاب‌های فقهی در نظر گرفته شده است.

از مهمترین شروطی که برای این نهاد بیان گردیده، شرط بلوغ است. برخی از فقیهان بیان نموده‌اند که هیچ اشکالی در اعتبار این شرط وجود ندارد و چه بسا که از نظر این دسته از عالمان، شرط بلوغ در مرجعیت تقلید از مسلمات هست (انصاری، ۱۴۰۴، ۵۷) و در حالی که برخی دیگر، این شرط را «علی الاحوط» یعنی با احتیاط سازگارتر است، بیان می‌دارند (فیاض، بی تا، ۱، ۱۷؛ علوی، ۱، ۱۴۲۱، ۴۰۳) و دسته‌ای دیگر از فقیهان، مانعی برای تقلید از غیر بالغ قائل نیستند (طباطبائی قمی، ۱۴۲۴، ۸۲).

با توجه به این مطالب، سؤال اصلی مقاله این است که آیا شرط بلوغ برای مرجع تقلید، حالت الزامی و وجوبی دارد یا خیر، بلکه با احتیاط موافق است، یا اینکه به طور کلی بالغ بودن در مرجع تقلید شرط نیست و می‌توان از غیربالغی که تمامی شروط دیگر مرجعیت تقلید را دارا است، در احکام پیروی نمود؟ برای جواب دادن به این سؤال ضروری است که ادله‌ی فقهی هر کدام از این سه قول به طور مبسوط بیان و با دقت واکاوی گردد.

ذکر این نکته ضروری است که مراد از بحث اشتراط بلوغ در مرجع تقلید، مجتهد جامع الشرائطی است که تمامی ویژگی‌های مرجعیت را دارا است و فقط شرط بالغ بودن را برخوردار نیست.

۱- دسته بندی اقوال

در این مسأله، از میان متون اصیل فقهی سه دسته از اقوال را می‌توان شمارش نمود:
قول اول: قائل بودن به اشتراط بلوغ در مرجع تقلید که به نظر می‌رسد، دیدگاه مشهور فقیهان امامیه همین مورد است.

قول دوم: قائل بودن به اینکه شرط بلوغ در مرجع تقلید احوط است.

قول سوم: مانعی برای تقلید از غیر بالغ وجود ندارد.

۲- بررسی ادله اقوال سه گانه

ادله هر کدام از این سه قول به طور جداگانه نقد و بررسی می‌گردد:

۱-۳- ادله‌ی قول اول:

برخی از فقیهان معاصر از جمله شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۰۴، ۵۷) و صاحب عروه (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ۱، ۹) قائل به اشتراط بلوغ برای تصدی مقام مرجعیت هستند. در کتب مختلف فقهی ادله‌ای در این مورد ذکر شده است، هر چند که برخی از آنان از نظر فقهی، ضعیف و قابل ایراد هستند.

۳-۱-۱- اجماع و تسالم^۱

برخی از فقیهان به صراحت، دلیل اعتبار شرط بلوغ در مرجعیت را، اجماع می‌دانند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۱، ۳۸) و برخی دیگر، بعد از بیان شرائط به اهمیت تسالم در این موضوع اشاره می‌نمایند (اصفهانی، ۱۴۱۶، ۳، ۶۸) و دسته‌ای دیگر به صراحت تسالم علما را دلیل این مطلب می‌دانند (بهادلی، ۱۴۱۵، ۴۳۱؛ لنگرودی، ۱۳۸۰، ۱۱۴). بنابر نظر این دسته از فقیهان، دلیل اجماع بر اعتبار شرط بلوغ در مرجعیت تقلید، دلالت دارد و این امر برای اثبات این حکم شرعی کفایت می‌کند.

در مقابل، دلیل این دسته از فقیهان، با دو بیان مورد نقد قرار می‌گیرد. بیان اول اینکه، این اجماع از

۱. تسالم خود به دو گونه است: تسالم فقهاء و تسالم اصحاب. تسالم فقهاء از اجماع بالاتر است و از مسلمات معتبر است که ریشه در ضروریات فقهی دارد اما تسالم اصحاب به معنای توافق میان مشهوری از فقهاء است. (مستفاد از درس خارج فقه استاد مصطفوی مکتوب شده در سایت www.eshia.ir) به نظر می‌رسد، تسالمی که در اینجا مطرح گردیده، از نوع دوم یعنی تسالم اصحاب است.

دو حالت خارج نیست، یا اجماع منقول است یا اجماع محصل، اگر اجماع منقول باشد، غیر مفید است و حجت نمی‌باشد و اگر اجماع محصل است که چنین چیزی را نمی‌توان حاصل نمود (طبائاتی قمی، ۱۴۲۴، ۸۱؛ گلپایگانی، ۱۴۲۷، ۱، ۱۲۰). بیان دوم مبنی بر اینکه این اجماع تعبیدی کاشف از قول معصوم (علیه السلام) نیست بلکه اجماع مدرکی است و اصل، کیفیت و حجیت این اجماع قابل مناقشه است. (علوی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰۱) از آنجایی که برخی از فحول فقیهان که سالیان دراز به تدریس درس خارج فقه و اصول فقه، اشتغال داشته و فقیهان بعد از خود را پرورش و آموزش داده‌اند به گونه‌ای که نمی‌توان به نظر آنان بی‌اعتنائی کرد، بلوغ را در مرجع تقلید شرط نمی‌دانند (خویی، ۱۴۱۱، ۱۴۷)، چگونه می‌توان اجماعی را بر اشتراط بلوغ، تحصیل نمود. بنابراین به نظر می‌رسد که استناد به دلیل اجماع برای اثبات شرط بلوغ در مرجعیت تقلید، نمی‌تواند از شمول حکم عقلی رجوع جاهل به عالم بر غیر بالغ، جلوگیری نماید.

۳-۱-۲- مذاق شریعت

از دیگر دلایلی که در کتاب‌ها بیان شده، بعید بودن این امر است که شارع به اینکه نابالغی متصدی مقام مرجعیت گردد، راضی باشد و با استناد به روایت « شما در دینتان محکم و استوار باشید (و جویای کسی باشید) که عمر خود را در دوستی ما گذرانده و در امر ما بیشتر سابقه دارد.»^۱ (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۱۵۱) بیان می‌دارند که ممدوح و پسندیده است که شخصی که به او رجوع می‌شود، شیخ و سالخورده باشد (علوی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰۱). و به تعبیری دیگر اینکه شاید تصدی مقام افتاء و مرجعیت توسط غیربالغ مورد رغبت شریعت نباشد (لنگرودی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱۲). شاید بهتر آن است که بیان شود که مذاق شریعت بر این است که مقام مرجعیت در طفلی نابالغ ظاهر نگردد بلکه در شخصی که از نظر سن و جیه است، این مقام بروز یابد.

۱. عَنْ جَبْرِئِلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمِ بْنِ ماهُوْبِهِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَعْني أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ ع - أَسْأَلُهُ عَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي - وَ كَتَبَ أَخُوهُ أَيْضاً بِذَلِكَ - فَكَتَبَ إِلَيْهِمَا فَهَيْمَتْ مَا ذَكَرْتُمَا - فَاصْمِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى كُلِّ مُسِنَّ فِي حَبْنَا - وَ كُلِّ كَثِيرٍ أَلْقَدَمَ فِي أَمْرِنَا - فَإِنَّهُمَا كَأَفْوَكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۱۵۱) احمد بن حاتم بن ماهویه گفت: در نامه‌ای از امام ابو الحسن سوم (ع) پرسیدم احکام دین خود را از چه کسی سؤال کنم؟ (برادر او نیز نامه‌ای به همین مضمون برای امام نوشت). امام (ع) در پاسخ آنها مرقوم نمود: من از محتوای نامه شما آگاه شدم شما در دینتان محکم و استوار باشید (و جویای کسی باشید) که عمر خود را در دوستی ما گذرانده و در امر ما بیشتر سابقه دارد، همو شما را کفایت می‌کند (جناتی، بی تا، ۳۵۹).

این دلیلی که به آن استناد شده است، فقط بعید شمردن است و این استبعاد دلیلی نیست که بتوان بر آن اعتماد و تکیه کرد، علاوه بر اینکه مقام افتاء از نبوت و امامت بزرگ‌تر نیست. هنگامی که صبی بودن منافاتی با نبوت و امامت ندارد پس هرگز منافاتی با مرجعیت هم ندارد، همچنین از مذاق شریعت استفاده نمی‌شود که تصدی غیر بالغ برای افتاء و مقام مرجعیت در شریعت مقدس امری مرغوب عنه باشد. (خویی، ۱۴۱۸ الف، ۲۱۵؛ همان ب، ۱، ۱۷۸) البته این مقایسه‌ای که صورت گرفته است میان صبی بودن در مرجعیت با صبی بودن در نبوت و امامت، قیاس مع الفارق است زیرا در نبی و وصی عصمت وجود دارد. (علوی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰۱) در هر صورت، به نظر می‌رسد این بعید شمردن و یا اینکه شاید مورد رغبت شریعت نباشد، قدرت و قابلیت این را ندارد که از شمول حکم عقلی رجوع جاهل به عالم بر غیر بالغ، جلوگیری نماید.

۳-۱-۳- استناد به روایت «رفع القلم عن الثلاث»

برخی از فقیهان با استناد به روایت رسول الله (صلی الله علیه و آله) که فرمودند: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ وَ عَنِ الطِّفْلِ حَتَّى يَحْتَلِمَ» (مغربی، ۱۳۸۵، ۱، ۱۹۴) بیان می‌دارند از آنجاکه نابالغ علم دارد که قلم تکلیف از او برداشته شده است، افعال او منضبط نیست. (بهادلی، ۱۴۱۵، ۴۳۲) و برخی دیگر بیان می‌دارند که مستفاد از این روایت این است که صبی، مولی علیه است و فردی که چنین شأنی دارد، چگونه تقلید و اخذ نظرات او صحیح است (لنگرودی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱۶).

در نقد این دلیل می‌توان گفت که این روایت هیچ دلالتی بر معتبر بودن شرط بلوغ در بحث مرجعیت ندارد زیرا مراد روایت این است که قلم مؤاخذه یا اصل تکلیف مرتفع گردیده است و این امر ملازمه‌ای ندارد با خارج شدن نابالغ از صلاحیت داشتن تصدی مرجعیت تقلیدی که عمل و وظیفه‌ی دیگری است (فاضل لنگرانی، ۱۴۱۴، ۷۰).

اما به نظر می‌رسد که این جواب نمی‌تواند استدلال به این روایت را کامل منتفی نماید بلکه استدلال مبنی بر عدم انضباط صبی از آن جهت که علم به مرتفع شدن مؤاخذه دارد، قوی است ولی از طرفی دیگر با توجه به شرط عدالت در مرجع تقلید و اینکه در ابتدای بحث مطرح گردید که فرض بر آن است که شخصی تمام شرائط مرجعیت را دارد به غیر از بلوغ و لذا شرط عدالت را هم دارا است، این

استدلال با دارا بودن شرط عدالت در مرجع تقلید هم خوانی ندارد و لذا از این جهت قابل انتقاد است، نه از جهت نداشتن ملازمه زیرا صحیح است که تقلید، عمل دیگری است ولی این عمل شخص دیگر براساس نظرات فقهی آن صبی قرار است انجام گیرد.

۳-۱-۴- استناد به روایت «عمد الصبی و خطأ واحد»

از روایاتی که برای اشتراط بلوغ در مرجع تقلید به آن استناد شده است، روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «عمد و خطای صبی یکسان است»^۱ و روایتی دیگر که بیان می‌دارد: «عمد صبیان خطایی است که عاقله آن را تحمل می‌کند»^۲ و کیفیت استدلال به این گونه است که از این روایت إلغای اعتبار افعال صبی استفاده می‌شود، از جمله‌ی این افعال، آرا و فتاوا و اقوال او می‌باشد و لذا حجیتی برای فتوایی که از روی خطا از او صادر شده است، نیست (لنگرودی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱۵).

در مقابل دو نقد بر این استدلال وارد می‌گردد. یکی اینکه لفظ عمد ظهور دارد در اختصاص یافتن آن، در آنچه امکان متصف شدن به عمد در آن وجود داشته باشد، مانند قول و فعل و از آنچه که چنین امکانی برای آن متصور نیست، انصراف دارد، مانند علم (صدر، ۱۴۲۰، ۱۰۴)^۳ توضیح مطلب آنکه قول را می‌توان به دو دسته‌ی قول عمدی و قول از روی خطا تقسیم نمود یا فعل را می‌توان به دو دسته‌ی فعل عمدی و فعل از روی خطا تقسیم نمود ولی علم را نمی‌توان به علم عمدی و علم از روی خطا تقسیم نمود، ظاهر لفظ عمد دلالت دارد بر اینکه مواردی که دو دسته‌ی عمد و خطایی دارد را شامل می‌گردد. جواب دیگر اینکه مقسم بین عمد و خطا در روایت، مطلق افعال نیست بلکه افعالی است که حکم شرعی آنها در حال صدور از روی خطا با حالت صدور از روی عمد، متفاوت باشد مانند جنایات، نه اینکه همه افعال صبی را در بر گیرد. (همان)

به نظر می‌رسد، روایاتی که مورد استناد قرار گرفته است، به مواردی خاص اختصاص دارند و در تمامی مسائل فقهی از جمله در ما نحن فیه جریان ندارد.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: عَمْدُ الصَّبِيِّ وَ خَطَأُهُ وَاحِدٌ.» (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۲۳۳)

۲. «عن أبي جعفر عن أبيه ع أن علياً ع كان يقول عمد الصبيان خطأ تحمله العاقلة» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ۱۶، ۶۷۱)

۳. عبارت عربی آن: «و یرد علیه: أن ظاهر لفظ العمد اختصاصه بما يصلح أن یوصف به، كالقول و الفعل، فهو منصرف عما لا يصلح لأن یوصف به كالعلم.»

۳-۱-۵- اکتفاء ادله لَبّی بر قدر متیقن

بناء عقلاء دلالت می‌کند بر رجوع جاهل به عالم و اینکه رجوع به این عالم اختصاص به بالغان ندارد و از طرفی دیگر رادع و مانعی برای تمسک به این بناء عقلاء در شرع وجود ندارد و لذا به غیربالغان عالم هم به استناد این حکم عقلی فطری می‌توان رجوع نمود ولی این مطلب ایرادی بزرگ دارد و آن اینکه این دلیل، دلیلی لَبّی است و در چنین دلیلی اکتفاء نمودن و کوتاه نمودن دامنه بر قدر متیقن - که همانا بالغ بودن عالم - است، واجب و لازم است، همچنین هر خصوصیتی که احتمال داخل شدن آن در مرجع تقلید وجود دارد (حائری خراسانی، بی تا، ۱، ۶۴). توضیح اینکه هر چند به واسطه‌ی دلیل عقل، رجوع جاهل به عالم - بما هو عالم - جایز است و همین که عالم بودن احراز شد، رجوع نیز جایز می‌گردد اما با توجه به تقسیم بندی دلیل به دو دسته‌ی لفظی و لَبّی و اینکه در دسته‌ی دوم از آنجایی که لفظی در کار نیست و امکان استفاده از اصاله العموم وجود ندارد، باید به قدر متیقن آن تمسک گردد، پس در این مسأله نیز باید به قدر متیقن این دلیل اکتفاء نمود و مقدار یقینی این دلیل این است که اگر عالم بالغ باشد، به طور قطع رجوع به او جایز است.

اگر چه در ادله‌ی لَبّی باید به قدر متیقن اکتفاء گردد ولی این ایراد نیست زیرا قدر متیقن در اینجا خصوص عالم بودن است و نه بالغ بودن عالم، زیرا عقلای عالم از هر مکتب و اندیشه‌ای رجوع جاهل به عالم را باور دارند و برای آنها تفاوتی بین بالغ و نابالغ وجود ندارد، همین که علم به نحو یقینی اثبات گردد برای رجوع کفایت می‌کند، بلکه سایر شروط از قدر متیقن خارج است و نیاز به اثبات از طریق سایر ادله دارد، به عبارتی دیگر، مقدمه‌ی اول - مبنی بر لزوم اکتفاء بر قدر متیقن در ادله‌ی لَبّی - صحیح است اما مقدمه‌ی دوم مبنی بر اینکه این قدر متیقن کدام است، محل اختلاف است. دو احتمال در باب این مقدار یقینی وجود دارد، یکی لزوم بلوغ در عالم و دیگری صرف عالم بودن بدون توجه به بلوغ و عدم آن، به نظر می‌رسد که مستدل احتمال اول را پذیرفته و بیان می‌دارد که قدر متیقن، عالم بالغ است و از آنجایی که باید مقدار یقینی مورد تمسک قرار گیرد، قائل به اشتراط بلوغ در مرجع تقلید شده است، اما این احتمال صحیح نیست زیرا همان گونه که اشاره شد، عقلای عالم از هر مکتب و اندیشه‌ای، صرف عالم بودن را کافی و متیقن می‌دانند مانند طبیب نوجوانی که اگر مهارت او در باب طبابت احراز شود، دیگر به نوجوان و کم سنّ و سال بودن او توجه نمی‌شود و بیماران به او رجوع می‌کنند، توجه به این نکته ضروری است که مسأله‌ی حیات و معالجه بیماری مانند مسائل مربوط

به امور اخروی در نزد عقلاء، از مسائل مهم و با اهمیت، شمرده می‌شود.

۳-۱-۶- محجوریت صبی

یکی از وظایف مرجع تقلید، حفظ اموال غایب، اموال مجهول‌المالک و صرف آنها در راه‌های مقرر شده و همچنین تصدی نمودن امور حسبه است در حالی که صبی محجوریت مطلق برای تصرف در اموال خودش و اموال دیگران دارد (لنگرودی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱۵). چگونه اموال مقلدین به او سپرده شود. خلاصه استدلال اینکه، فردی که صلاحیت اداره اموال خودش را ندارد، چگونه صلاحیت دارد که اداره اموال دیگران به او سپرده شود.

در مقابل گفته شده، محل بحث حجیت فتوای صبی است و این امر منافاتی با محجوریت صبی برای تصرف در اموال خودش و دیگران، ندارد. باب مرجعیت در فتوا با باب مرجعیت در حفظ اموال و صرف نمودن آن اموال در مواردش، متفاوت است و لذا این قیاس مع الفارق است (علوی، ۱۴۲۱، ۱، ۴۰۲).

با توجه به تعیین محل نزاع یعنی بحث در حجیت فتوای نابالغ، به نظر می‌رسد دلیل مطرح شده توانایی و قدرت ندارد که از شمول اصل عقلی رجوع جاهل به عالم بر نابالغ، جلوگیری نماید و لذا ممکن است فقهی به علت طفولیت، صلاحیت اداره اموال خودش و دیگران را نداشته باشد ولی فتوای او در مباحث فقهی، حجیت داشته باشد.

۳-۱-۷- تبادل از کلام معصوم (علیه السلام)

گفتاری از معصومین علیهم السلام که فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِذِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ» (طبرسی، ۲، ۱۴۰۳، ۴۵۸) که متبادر از روایت این است که مفتی باید بالغ و مکلف باشد (صدر، ۱۴۲۰، ۱۰۴). توضیح اینکه، اولین چیزی که در رابطه با مسأله‌ی لزوم بلوغ یا عدم لزوم آن در مرجع تقلید، از تعبیرات این روایت، خصوصاً عبارت (حافظا لذینه) به ذهن متبادر می‌شود، لزوم بالغ بودن مرجع تقلید است، و از آنجایی که تبادل علامت حقیقت است، پس مرجع تقلید حقیقی، باید بالغ باشد.

در مقابل اینکه، اگر چه متبادر از این روایت این است که مفتی بالغ و مکلف باشد اما مانعی نیست

از این احتمال که ورود این قید از باب غالب بوده باشد. (همان) توضیح بیشتر اینکه اگر عبارت (حافظا لدینه) قیدی برای لزوم بلوغ مفتی دانسته شود، احتمال دارد که قید مذکور غالبی و از جهت کثرت تعداد فقیهان بالغ بیان شده باشد، که در این صورت از آنجایی که قید غالبی، مفهوم مخالف ندارد، با استناد به آن نمی‌توان رجوع به نابالغ را نفی کرد، زیرا این قید بیان می‌دارد که در غالب و اکثر موارد، مرجع تقلید بالغ است، اما امکان اینکه در مواردی شاذ اینگونه نباشد هم، وجود دارد (اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند). به عبارت خلاصه اینکه، به نظر می‌رسد این تبادر ادعایی، از قید غالبی در روایت است که زمانی که خود این قید نفی گردد، آنچه که براساس آن نیز اثبات شده نیز منتفی می‌گردد.

۳-۱-۸- استناد به روایت «ابی خدیجه^۱»

برخی از فقیهان بیان نموده‌اند که تعبیر لفظ «رجل» در روایت مذکور دلالت بر اشتراط بلوغ در مرجع تقلید دارد (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ۱، ۱۳۹). به عبارتی دیگر برخی ادعا می‌کنند که لفظ «رجل» ظهور دارد در مقابل غلام^۲ (خویی، ۱۴۱۱، ۱۴۶) با این توضیح که به نابالغ، رجل یا مرد گفته نمی‌شود. در مقابل بیان شده است که احتمال دارد تعبیر رجل از باب مثال باشد یا از باب غالب آورده شده، همچنین این روایت در مبحث قضاوت وارد شده است و نه در مبحث إفتاء و اینکه در قاضی وصفی شرط باشد موجب نمی‌شود که در مفتی هم شرط باشد زیرا قبول کردن حکم قاضی گاهی نیازمند وجود وصفی در او می‌باشد، از آنجایی که رجوع به قاضی در حالت نزاع، تخصص و عصبانیت است در حالی که رجوع به مفتی در حالت تسلیم و انقیاد می‌باشد و از طرفی دیگر اجماعی مبنی بر اتحاد قاضی و مفتی در تمامی اوصاف، در دست نیست (صدر، ۱۴۲۰، ۱۰۳). به نظر می‌رسد، ایرادات به این دلیل محکم بوده و لاقلاً این استدلال را در معرض احتمال قرار می‌دهد در هر دو صورت چنین دلیلی نمی‌تواند مبنا و مستند حکم شرعی قرار گیرد و از شمول حکم عقلی رجوع جاهل به عالم، جلوگیری نماید.

۳-۱-۹- ناتمامی مقدمات حکمت برای اطلاق‌گیری

اینکه بر اطلاق برخی از روایات برای عدم اشتراط بلوغ در مرجعیت استناد می‌شود، صحیح نیست زیرا این روایات در مقام بیان جواز اصل تقلید هستند و نه در مقام بیان حالات و ویژگی‌های مرجع تقلید

۱. در پاورقی در قسمت ادله قول سوم ذکر گردیده است.

۲. الغلام: الصبی من حین یولد حتی یتبلغ. (عبدالرحمن، بی تا، ۳، ۲۰)

و لذا نمی‌توان به اطلاق تمسک نمود (حائری خراسانی، بی تا، ۱، ۶۵). توضیح اینکه برای تمسک به اطلاق یک کلام، باید از مقدمات حکمت کمک گرفت و یکی از این مقدمات، این است که مولی در مقام بیان جزئیات بوده باشد، در حالی که در روایات باب تقلید، مولی در چنین مقامی نیست. در مقابل بیان می‌گردد حتی اگر اطلاق این روایات نتواند جواز رجوع به نابالغ را ثابت کند، برای اشتراط بلوغ دلیل محکم و صریحی در دست نیست. به عبارتی، اگر عدم اطلاق این روایات هم پذیرفته شود، دلیل موافقان عدم اشتراط بلوغ در مرجع تقلید از بین می‌رود و این امر ملازمه‌ای با وجود دلیل برای موافقان اشتراط بلوغ، ندارد.

۳-۱-۱۰- حکم عرف

برخی از فقیهان مطلبی را به عنوان مؤید برای اشتراط بلوغ در مرجع تقلید، مطرح می‌نمایند و آن اینکه در عرف، حکم نابالغ را نافذ نمی‌دانند (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ۱، ۱۳۹). به نظر می‌رسد از آنجایی که بحث تقلید از مباحث شرعی است، حکم عرف حتی مؤید هم نمی‌تواند قلمداد گردد، زیرا در عرف مواردی دیده می‌شود که از نظر شرع، مشروع نیست ولی عرف آن را انجام می‌دهند خصوصاً در امور تجاری مانند خرید و فروشی که هر دو اعتباری است که در عرف صورت می‌گیرد ولی از مصادیق بیع کالی بکالی است، اگر عرف مبنا یا مؤید حکم شرعی باشد، این امور نامشروع هم باید پذیرفته گردد، در حالی که چنین نیست.

۳-۱-۱۱- عدم اعتماد بر روایت صبی

برخی از فقیهان مؤید دیگری را بر اشتراط بلوغ در این بحث ذکر می‌نمایند و آن مؤید از دو بخش تشکیل یافته است، بخش اول اینکه فقیهان بر روایت صبی اعتماد نمی‌کنند به گونه‌ای که از شیخ عبدالله مامقانی، اشتراط بلوغ در راوی نقل گردیده است (همان، ۱۳۸) از طرفی دیگر، در بسیاری از اخبار^۱ ارجاع مردم به فقیهان به راوی تعبیر شده است. (همان) پس از یک طرف در راوی بلوغ شرط است و از طرفی دیگر در بسیاری از روایات باب ارجاع مردم به فقیهان تعبیر راوی به کار رفته است و

۱. به پاورقی در قسمت ادله قول سوم رجوع شود.

لذا همان گونه که در راوی بلوغ شرط است در باب مرجعیت تقلید هم بلوغ شرط است. در مقابل بیان شده است، روایات صبی از دو حالت خارج نیست، حالت اول اینکه روایات غیر بالغ مفید وثوق است و حالت دوم اینکه روایات چنین فردی مفید وثوق نیست و حالت سومی متصور نیست. در حالتی که روایات او مورد وثوق است یعنی حالت اول، عدم قبول آن روایات ممنوع است و در حالتی که روایات او مورد وثوق نیست یعنی حالت دوم، عدم قبول آن روایات، مشترک و همانند روایات افراد بالغی است که مورد وثوق نمی‌باشد (صدر، ۱۴۲۰، ۱۰۳). توضیح اینکه روایات حالت دوم که مورد قبول نیست از باب عدم وثوق است و نه از باب عدم بلوغ راوی، زیرا روایات راویان بالغی که مورد وثوق نیستند هم پذیرفته نمی‌شود اگر چه شرط بلوغ را دارا هستند و لذا ملاک و مناط بلوغ یا عدم بلوغ نیست. به نظر می‌رسد، این قول از نظر ادله‌ی فقهی از قدرت و استحکام برخوردار نیست و توانایی جلوگیری از شمول حکم عقلی جواز رجوع جاهل به عالم بر نابالغ را ندارد.

۳-۲- ادله‌ی قول دوم

قائلین به این دیدگاه از جمله محمد اسحاق فیاض کابلی (فیاض، بی تا، ۱۷، ۱) و سید محمد حسن مرتضوی لنگرودی (لنگرودی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱۳) اشتراط بلوغ در مرجعیت را احوط دانسته‌اند و لذا به صراحت فتوا به شرط بودن یا عدم اشتراط نداده‌اند. برخی از فقیهانی که به این دیدگاه قائل هستند، علاوه بر ذکر نمودن ادله‌ی قول اول، دلایل دیگری را هم بیان نموده‌اند.

۳-۲-۱- استناد به مفهوم اولویت

برخی از فقیهان بیان می‌دارند که اقوی و احوط آن است که رجوع غیر به نابالغ جایز نیست زیرا صبی بر خودش ولایت ندارد پس چگونه بر دیگری ولایت داشته باشد و همچنین قول صبی در حق خودش، مسموع نیست، پس چگونه می‌تواند در حق دیگری، مسموع باشد. (نجفی عراقی، ۱۳۸۰، ۳۸) توضیح اینکه در برخی موارد مرجع تقلید، حاکم شرع تلقی شده و با توجه به «الحاکم ولی من لا ولی له» بر کودکان صغیر بدون سرپرست، ولایت دارد، چگونه شخصی که خودش تحت ولایت ولی قهری است، می‌تواند در حالت مذکور، ولی دیگران گردد و لذا فقیه جامع الشرائط نابالغ به طریق اولی بر سایر افراد نمی‌تواند ولایت داشته باشد، از طرفی دیگر اقوال نابالغ در حق خودش، پذیرفته نیست، مثال در

مورد عاریه دادن که اگر صبی بخواهد مال خودش را اعاره دهد، اذن ولی معتبر است و قول صبی به تنهایی مبنی بر اذن ولی کفایت نمی‌کند، بلکه یا باید خود مستعیر علم داشته باشد به اذن ولی یا باید قرآنی که مفید ظن نزدیک به علم باشد به قول صبی انضمام گردد (عاملی (شهید ثانی)، ۴، ۱۴۱۰، ۲۵۷) اکنون قول چنین شخصی در امور فقهی، چگونه می‌تواند برای دیگران مقبول باشد. در مقابل بیان می‌گردد، از جهت اول اینکه محل نزاع حجیت فتوای صبی است و نه در مورد اینکه ولایت مرجع تقلید صبی بر دیگران وجود دارد یا وجود ندارد، به عبارتی دیگر در عالم خارج ممکن است فقیه جامع الشرائط نابالغی باشد که اقوالش برای دیگران حجت است از باب جواز رجوع جاهل به عالم بما هو عالم ولی از جهت عدم بلوغ، شایستگی ولایت بر اطفال بی سرپرست را نداشته باشد، این امر ضروری به امکان پیروی از اقوال فقهی او وارد نمی‌سازد و از جهتی دیگر اینکه، دلیل مذکور نمی‌تواند به طور کامل حکم عقل فطری جواز رجوع جاهل به عالم از آن جهت که عالم است را از بین ببرد و یا آن را محدود نماید، علاوه بر اینکه فرض مسأله در موردی بود که فقیه از تمامی شرائط از جمله عدالت برخوردار باشد و لذا همین شرط عدالت برای پذیرفتن اقوال فقیه جامع الشرائط نابالغ، کفایت می‌کند.

۳-۲-۲- استناد به استصحاب

استناد به استصحاب‌های متعددی که حاکم بر عدم اعتبار قول صبی است، از دیگر ادله‌ای است که ذکر شده. (نجفی عراقی، ۱۳۸۰، ۳۸) به نظر می‌رسد مراد از استصحابی که به آن استناد شده این است که، قبل از اینکه صبی به مقام مرجعیت نائل گردد، یقین وجود دارد که قول او اعتباری ندارد، اکنون بعد از اینکه صبی به مقام مرجعیت نائل شد، شک حاصل می‌شود که آیا قول او دارای اعتبار گردیده است یا خیر؟ استصحاب جاری می‌گردد و یقین سابق یعنی عدم اعتبار قول صبی مقدم می‌گردد. در مقابل بیان می‌گردد که صبی زمانی که به مقام مرجعیت نائل گردید به استناد حکم عقل فطری مبنی بر جواز رجوع جاهل به عالم، می‌توان از او تقلید نمود و شکی باقی نمی‌ماند که استصحاب صورت گیرد.

۳-۳- ادله‌ی قول سوم

برخی از فقیهان معاصر از جمله سیدتقی طباطبائی قمی (طباطبائی قمی، ۱۴۲۴، ۸۲) و سید ابوالقاسم خویی (خویی، ۱۴۱۸ ب، ۱، ۱۷۹) قائل به عدم وجود مانعی برای تقلید از نابالغ هستند و به

صراحت بیان می‌دارند که هیچ دلیلی بر اشتراط بلوغ در مرجع تقلید اقامه نشده است (همان، ۱۷۷). برای اثبات دیدگاه سوم، به دو دلیل استدلال شده است که مورد نقد قرار گرفته و از آنها جواب داده شده است.

۳-۳-۱- استناد به بناء عقلاء

بناء عقلاء در رجوع جاهل به عالم، تفاوتی میان بالغ و نابالغ قائل نیست، میزان و ملاک این است که فردی که به او رجوع می‌شود از اهل خبره باشد (طباطبائی قمی، ۱۴۲۴، ۸۱). برخی دیگر از فقیهان قائل هستند که بناء عقلاء تفاوتی میان بالغ و نابالغ در صورتی که ممیز، رشید و صاحب معرفت و عقل باشد، نمی‌گذارد و اصلاً اعتباری برای رسیدن به بلوغ شرعی قائل نیست و آنچه که نزد عقلاء معتبر است، رشد، تمییز و اهل خبره بودن می‌باشد، حتی اگر بالغ نباشد (خویی، ۱۴۱۳، ۱۴۷). همچنانکه عقلاء در هنگام بیماری به طبیبی که نابالغ ولی ماهر و زبردست است، رجوع می‌کنند. در مقابل بیان شده است که اولاً این مطلب در مورد صبی از نوادر است و النادر کالمعدوم و ثانیاً اینکه مسؤولیت مقام مرجعیت تقلید با طبابت که مجرد علم است، متفاوت می‌باشد، بر عهده‌ی مرجع، زعامت مسلمین است چگونه این امر به کودکی تفویض شود که خود در موضع تهمت و اتهام قرار دارد (علوی، ۱۴۲۱، ۳۹۹). به نظر می‌رسد، مراد از موضع اتهام این است که صبی از جهت کودک بودنش تحت نفوذ و ولایت ولی خود هست، فرض بر این است که خود صبی عادل باشد ولی احتمال اینکه ولی از عدالت خارج و به دنبال رسیدن مطامعی خاص از فتاوی صبی باشد، وجود دارد، از طرفی دیگر در مرجعیت تقلید علاوه بر علم، شرائط دیگری هم ضروری و لازم است، اما با توجه به اینکه فرض ما نحن فیه بر آن است که صبی سایر شرائط برای مرجعیت را دارا است و فقط شرط بلوغ را برخوردار نیست و اینکه به اجتهاد رسیدن نابالغ از نوادر است، یا اینکه احتمال دخالت ولی او وجود دارد، نمی‌تواند از بنای عقلای عالم مبنی بر جواز رجوع جاهل به عالم و متخصص آن علم، جلوگیری نماید و لذا امکان جواز رجوع به مجتهد نابالغ وجود دارد.

۳-۳-۲- تمسک به اصل اطلاق

برای اثبات عدم اشتراط بلوغ در مرجع تقلید می‌توان به اطلاقاتی که در اخبار^۱ باب تقلید وارد شده است، تمسک نمود (خویی، ۱۴۱۱، ۱۴۷). در مقابل بیان شده است که انصراف از تمسک به اطلاقات این اخبار مانع می‌شود، زیرا مواردی که در این روایات آمده به مورد متعارف انصراف دارد، در حالی که کودکی که به مرتبه اجتهاد رسیده باشد از نوادر است، این امر از مواردی است که می‌تواند موجب شک در اطلاق گردد، پس نمی‌توان به چنین اطلاقی استناد نمود (علوی، ۱۴۲۱، ۱، ۳۹۹). در جواب به این ایراد می‌توان گفت که اگر چنین انصرافی را عقلای عالم بخواهند به آن توجه کنند لازم می‌آید که در هر کلام مطلق که بیان گردد، با استناد به مورد متعارف، از اطلاق دست بردارند، به عبارتی دیگر، به نظر می‌رسد انصراف مذکور مانند انصرافِ راویان حدیث ما، به فقیهان متعارف (بالغ)، از نوع انصراف بدوی است یعنی در ابتدای امر، ذهن از شنیدن مطلق به فرد یا صنف خاصی منصرف می‌گردد. ولی با تأملی اندک این انصراف از بین رفته و روشن می‌گردد که تفاوتی میان این فرد یا صنف با سایر افراد و اصناف نیست مانند انصراف کلمه انسان به انسان سفید پوست که با اندکی مکث مشخص می‌گردد میان انسان سفید پوست با سایر انسان‌ها تفاوتی نیست بلکه همه در انسان بودن یکسان هستند. اما در یک جامعه‌ی سفیدپوست از آنجایی که مورد متعارف انسان، انسان سفیدپوست است، ذهن افراد این جامعه از شنیدن انسان در ابتدا به انسان سفیدپوست منصرف می‌گردد ولی با اندکی تأمل این انصراف از بین می‌رود.

۳- نتیجه‌گیری

۱- در باب اشتراط بلوغ برای تصدی مقام مرجعیت، سه دیدگاه میان فقیهان امامیه وجود دارد،

۱. ابن حنظله عَنِ الصَّادِقِ قَالَ أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي خَلَائِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْتَرَضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا (ابن ابی جمهور، ۳، ۱۴۰۵، ۱۹۲)؛ كَتَبَ إِسْحَاقُ بْنُ يَعْقُوبَ إِلَى الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْخَوَارِثِ الْوَأَقِئَةِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ، فَوَرَدَ التَّوْبِيعُ بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ أَمَا الْخَوَارِثُ الْوَأَقِئَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حَجَبْتَنِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (حر عاملی، ۱، ۱۴۱۲، ۳۳)؛ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي كِتَابِ الْعَيْبَةِ، عَنِ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ تَمَّامِ الْكُوفِيِّ خَادِمِ الشَّيْخِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ، عَنِ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَّالٍ؟ فَقَالَ: خُدُوا بِمَا رَوَوْا وَ دَرُّوا مَا رَأَوْا (همان، ۱، ۱۴۱۸، ۵۹۳)؛ عَنِ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذَا كُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ (كلینی، ۷، ۱۴۰۷، ۴۱۲).

مشهور فقیهان بلوغ را در مرجعیت شرط می‌دانند

برخی دیگر بیان می‌دارند که علی‌الاحوط، مرجع تقلید باید بالغ باشد و دیدگاه سوم که به فقیهان معاصر تعلق دارد، اینکه مانعی برای تقلید از مجتهد نابالغ وجود ندارد.

۲- قائلین به قول سوم یعنی عدم اشتراط بلوغ در مرجع تقلید، به بناء عقلا و اصل اطلاق تمسک می‌نمایند که این دو دلیل به واسطه‌ی در معرض اتهام بودن صبی و تفاوتی که در باب مرجعیت از جهت عظمت و بزرگی با سایر موارد رجوع به خیره وجود دارد.

همچنین وجود انصرافی که مانع از تمسک به اطلاق در اخبار باب تقلید می‌شود، اعتبار خود را از دست نمی‌دهد و کماکان امکان رجوع را باقی می‌گذارد.

۳- ادله‌ی قائلین به قول اول و دوم از قابلیت تخصیص و محدود نمودن نفوذ اصل عقلی جواز رجوع جاهل به عالم - بما هو عالم - برخوردار نیست و لذا قول غیرمشهور فقها مبنی بر عدم اشتراط بلوغ در مرجع تقلید برتری و رجحان دارد.

فهرست منابع

۱. ابن ابی جمهور احسایی، محمد بن علی، (۱۴۰۵)، عوالی اللئالی العزیزیه، جلد ۳، دار سید الشهداء للنشر، قم.
۲. اشتیاردی، علی پناه، (۱۴۱۷)، مدارک العروه (للإشتهاردی)، جلد ۱، دار الأسوه للطباعه و النشر، تهران.
۳. اصفهانی (کمپانی)، محمد حسین، (۱۴۱۶)، الاجتهاد و التقليد (بحوث فی الأصول)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۰۴)، الاجتهاد و التقليد (للشیخ الأنصاری)، کتابفروشی مفید، قم.
۵. بهادلی، احمد کاظم، (۱۴۱۵)، الاجتهاد و التقليد (مفتاح الوصول إلى علم الأصول)، منشورات شرکت فنی انتشارات حسام، بغداد.
۶. جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم، (بی‌تا)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، بی‌نا، بی‌جا.
۷. حائری بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام، (بی‌تا)، مدارک العروه (للبیارجمندی)، جلد ۱، مطبعه النعمان، نجف اشرف.
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۸)، الفصول المهمه فی أصول الأئمه - تکمله الوسائل، جلد ۱، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، جلد ۲۷، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
۱۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۲)، هدايه الأمه إلى أحكام الأئمه - منتخب المسائل، جلد ۱، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد.
۱۱. حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف، (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، جلد ۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم.

۱۲. خوبی، سیدابو القاسم موسوی، (۱۴۱۸)، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، الاجتهاد و التقليد، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم.
۱۳. خوبی، سید ابو القاسم موسوی، (۱۴۱۱)، فقه الشیعه - الاجتهاد و التقليد، چاپخانه نو ظهور، قم.
۱۴. خوبی، سید ابو القاسم موسوی، (۱۴۱۸)، موسوعه الإمام الخوئی، جلد ۱، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم.
۱۵. سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳)، مهذب الأحكام (للسبزواری)، جلد ۱، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، قم.
۱۶. صافی گلپایگانی، علی، (۱۴۲۷)، ذخیره العقبی فی شرح العروه الوثقی، جلد ۱، گنج عرفان، قم.
۱۷. صدر، سید حسن، (۱۴۰۶)، تکملة أمل الأمل، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم.
۱۸. صدر، سید رضا، (۱۴۲۰)، الاجتهاد و التقليد (لصدر)، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
۱۹. طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۲۴)، الغایه القصوی فی التعليق علی العروه - الاجتهاد و التقليد، انتشارات محلاتی، قم.
۲۰. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹)، العروه الوثقی (للسید البزدی)، جلد ۱، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۲۱. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳)، الاحتجاج، جلد ۲، نشر مرتضی، مشهد.
۲۲. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الأحكام، جلد ۱۰، دار الکتب الإسلامیه، تهران.
۲۳. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۱۴)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الاجتهاد و التقليد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۴. فاضل هندی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ ق)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۵. فیاض کابلی، محمد اسحاق، (بی تا)، تعالیق میسوطه علی العروه الوثقی (للفیاض)، جلد ۱، انتشارات محلاتی، قم.
۲۶. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، (۱۴۰۶)، الوافی، جلد ۱۶، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان.
۲۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه (المحشی - کلانتر)، جلد ۴، کتابفروشی داوری، قم.
۲۸. علوی، سید عادل بن علی بن الحسین، (۱۴۲۱)، القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد، ج ۱، انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم.
۲۹. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی (ط - الإسلامیه)، جلد ۷، دار الکتب الإسلامیه، تهران.
۳۰. لنگرودی، سید محمد حسن مرتضوی، (۱۴۱۲)، الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد، ج ۱، مؤسسه انصاریان، قم.
۳۱. لنگرودی، سید مرتضی حسینی، (۱۳۸۰)، الرسائل الثلاث (لننگرودی)، چاپخانه اسلام، قم.
۳۲. محمود عبد الرحمان (بی تا)، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة، جلد ۳، بی نا، بی جا.
۳۳. مغربی، نعمان بن محمد تمیمی، (۱۳۸۵)، دعائم الإسلام، جلد ۱، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۳۴. نجفی عراقی، عبد النبی، (۱۳۸۰)، المعالم الزلفی فی شرح العروه الوثقی، المطبعه العلمیه، قم.